

بسوی خدا میرود

باهم بحج میرویم

اثر قلمی :

میرزا حاتمیانیز

از شرایط مسجد هایت
خیابان اسلامبول

بها : ٣٠ ریال

تهریک شد پوچش نهاده شد

بر از جمیعت است ، غرش نشست و برخواست طیاره ها ، سروصدای های عربی فارسی تر کی گیج کننده است ، بیشتر حجاج که وقت حر کنشان امشب نیست در خوابند ، نفیر خواب ، سرفه های شدید و پر صدای پیر مرده ای بی ماسکه موجب خنده و تفریح ایرانیان حساس است ، در میان این سرگرمیها نام ما را خوانند و آناث را و زن کردند و اجازه ورود به محوطه فرودگاه دادند ، با اضطراب و عجله که همه در این سفر مبتلا هستند وارد طیاره شدیم ، چون یونس در شکم این نهنگ قرار گرفتیم ، مارابلیم و دهانش بسته شد ، غرسی کرد و بدور خود چرخید ، ناگهان خود را در میان امواج تاریک هوادیدیم ، گاه با یونس هم آهنگ بودیم ، فنادی فی الظلمات ان لا الله الا انت سبحانك انى كفت هن الظالمين : گاه بانوح و همسفران کشته او - بسم الله مجریها او هرسیها ان رابی لتفور رحیم ، وهی تجری بیهم فی موج كالجبال ... دست خوش امواج تاریک هواستیم ، هوا پیما که اذنوع سر باز بری زمان جنگ است با غرش و نفره با امواج دست بگریبان است ، صعود میکنند ، پیائین بر ت می شود ، ما در میان این قطعات آهن قرار گرفته و هستی ماظاھر آ بسته بچند بیچ و مهروه و سیم و مفقول است ، چاره جز انقطاع کامل نیست باید فقط دل باو بست :

ما طالبان رویت - ما عاشقان کویت

از غیر تورهیدیم - غمها به دل خردیم

ای رازدان دل ها - بینیر سعی ما را

عهدت به دل بیستیم - از غیر تو گستیم

دست از حیات شستیم - بر موج ره نشستیم

شاید که باز بیتم دیدار آشنا را

طیاره در زین خیمه تاریک شب پیش میورد ، هر یک از ما حال و مقالی داریم از دریچه طیاره باطراف وبالا و پائین مینگریم ، در بالا میخ های نورانی ستارگان خیمه شب را بسفف آسمان کوییده ، در حاشیه افق بالای امواج تاریک و روشن دریا هلال مضطرب شب دوم یا سوم یا چهارم نمایان است ، گاه در میان امواج دریا عکس ستارگان چون عکس آمال در امواج فکر جوان بچشم میآید ، گاه رشته های منظم چرا غهای برق شهرهای لبنان و سوریا ، چون برق آمال از اوج غرور جوانی بسرعت میگذرد

خستگی ، نسیم ملایم جوی ، غرش بکنوخت طیاره ، دهشت ، خواب شیرین
بدنبال آورد ، پس از ساعتی ، حرکت و چنب و چوش بعضی از رفقاء را
از خواب بیدار کرد ، گفتند سپیده سرزمین نهاد و ضو فراهم
است نه جهت قبله ثابت است و نه بدن قرار دارد ، شرایط ظاهر آن جمیع نیست
ولی در شرایط باطنی کمتر نظری دارد .

خط پن فجر صادر درافق حجت مانند خط درخشان لا الہ الا الله که
از این افق سرژد نمایان شد ، دنبال آن اشته آفتاب سرژد ، او لین بوشه اش
بر پرهای و بدنه طیاره ما بود ، طیاره باتواضع بطرف سرزمین قدس خم
شد طوافی کرد و بر زمین نشست ، هوای صبح ملایم است ، نسیمی از سمت
دریا می ورد ، اینجا اول از حاج سراغ مطوفش را میگیرند ، یک قسمت
قدرات آینده در تعیین مطوف است ، چند نفرند که مطوف ایرانی ها یا
شیعه ها میباشند باید در میان اینها یکنفر را نام بیریم ، چنانکه از معنای
کلمه بر می آید ، مطوف برای راهنمائی باعمال حج و نشاندادن مواضع
وطواف دادن حجاج بوده است ولی در این زمانها بخصوص امسال کار مهم
مطوف اداره کردن حجاج از جهت وسیله حرکت و تهیه چادر برای عرفات
ومنی و تعیین زمان حرکت می باشد ، همینکه حاجی وارد حجت مطوف شد دیگر
از خود یهیچ گونه اختیار ندارد نمیتواند آزادانه هر وسیله خواهد فراهم ساخت
و هر وقت خواهد از جده بمکه و از مسکه بمدینه حرکت نماید ، چون این
آزادی زیان زیادی بدولت فقیر ! که همه منابع تروت بدست اوست میرساند
پس مطوفها با جگیران حجتند ، همینکه هنگام ورود ، حاجی نام مطوفی را
برد ششداشک در اختیار اوست و آنچه میدوشد سهی برای او و پیشتر
مال دولت است ، گاهی بعنای مختلف بیش از آنچه دولت تعیین نموده
میگیرند ، بما گفتند غنائم مطوف خوبیست : ماهم جزء دستگاه او شدید و از
اغنام او گردیدیم . امسال او لین سالی بود که با حج « خاوه » الگاء شده بود
در انجمان شعب المسلمین کراچی که چندماه پیش از موسوم حج تشکیل شد در
روزهای آخر جلسات تلگرافی ، از طرف نمایندگان ملل اسلامی پیادشاه
 سعودی شدوازی در خواست الغاء باح حج گردید ، مانمایندگان ایران هم
 تلگراف را امضاء نمودیم - پس از چند روز هم جواب آمد و دستور بسفارت
 های سعودی داده شد که پکشورهای اسلامی لطف پادشاه حجت را اعلام

نمایند، باین جهت امسال جمعیت حاج بیش از سالهای گذشته بود، و با پولهایی که مطوفها بعنایین دیگر میگرفتند ضرری بمنافع دولت نرسید؛ این نکته را هم باید توجه نمود که پیشنهاد تلگراف و صورت آن از طرف یکی از نمایندگان دولت سهودی بود!

بهر حال مطوف جمعیت این طیاره معلوم شد، حالا باید وضع اثاث را معلوم نماییم تا هواگرم نشده خود را بشهر و سرمنزلی بر سانیم، معلوم است حاجی که از راه دور آمده و مال و جان خود را برای زیارت خانه خدا و انجام وظیفه کف دست گذارد، چون وارد سرزمین حجج می شود خود را از این حیث در اختیار دستگاه دولت سهودی میگذارد، از مأمورین این دولت که خود را مظہر کامل، تربیت اسلامی می دانند و همه مسلمانان را ناقص و منحرف می شمارند، انتظار دارد که باروی گشاده و اخلاق اسلامی از او پذیرایی گنند، از میزبانان خود و پاسداران خانه خدا جزاً این توقی ندارد؛ ولی متأسفانه ذر اولین ورود بسرزمین مقدس که خانه هر فرد مسلمان است با ترش روئی و درندگی مأمورین دولت رو برو می شود؛ چون سراغ اثاث خود را که فتیم مردیرا نشان دادند که چندگی بالای سکوئی نشسته بود و چند نفر چوبدار اطرافش ایستاده بودند، من چون چند کلمه عربی می دانستم سپر بلای بعضی ایرانیان بودم، جلورفت و برسم برادری اسلام سلام کردم و از او پرسیدم اثاث ماچه خواهد شد و از که و گجا تحویل بگیریم؟ ناگهان چهره اش برافروخت و چشم ان سیاهش سرخ شد، و بالحن تندي گفت: سید ما کوهتنا حرامزاده روح روح !! سید اینجا حرامزاده نیست برو برو؛ مقصودش این بود اینجا بزد ندارد، و کنایه بما؛ که دزده احرام زاده ها هستند؛ مثل اینکه لغت حرامزاده را برای پذیرایی ایرانیها برآورد گرفته بود؛ ما هم دیدیم با این مرد سخن گفتن نتیجه ندارد، معلوم شد این آقای خوش خو و خوش رو ویس گمرک فرودگاه است، اینکه جواب نشد آیا باید بمانیم یا برویم، بکجا مراجعت کنیم؛ از درب دیگر سالوف فرودگاه بیرون آمدیم اتوبوس ها ایستاده اند برای بردن حاجج به شهر، خواستیم سوار شویم باقی آنمرد را دیدم آنجا ایستاده، چون رفقا نسراحت و نگران بودند گفتم شاید حالت بهتر و خوش آرام شده باشد، بالحقیاط نزدیکش رفتم و با ملایمت سراغ اثاث را گرفتم، ناگهان برافروخت و فریادی زد

و کلمات سابق را شدید تر تکرار نمود ، میخواست بظرف حمله ورشود چوچ با آن ضعف و خستگی کتف بامزاجم ساز گار نبود ، روی ازار گرداندم و با وقار بطرف اتوبوس روان شدم و حساب پذیراییهای تا آخر توقف را کردم ، اتوبوس برای افتاد ، مارا میان میدانی وسط آفتاب پیاده کرد ، اینجا باید منتظر نماینده مطوف باشیم تا مارا ضبط نماید ، بعد از ساعتی نماینده غنام آمد چه باید کرد ؟ کاری آورد در مقابل سر پوشیده نگاهداشت اثاث مارا تحويل کرفت و میان گاری ریخت ولی مفرش بزرگ نیست ، ناچار دنبال گاری و گاری دنبال نماینده غنام حرکت کردیم ، در میان کوچه و مقابل قهوه خانه ایستاد ، اطاقی بهلوی قهوه خانه است اینجا مرکز نماینده کی غنام در جده است ، جمعیت زیادی از حجاج هم در حال حرکت و تحریر بسر میبرند ، کجا باید منزل کنند چندروز در هوای سوزان جده بسیار بودن وسائل باید بما نند ؟ جده یک مهمنخانه معروف دارد آنهم اطاق و تختی ندارد ، شهر جده دو قسم است ، یک قسمت شهر جده که محل سفارتخانه ها و مأمورین دولتی است در این قسمت خانه ها نوساز و دارای برق و آب است ، قسمت دیگر شهر قدیم جده است که خانه های آن دارای دیوارهای بلند و منحصراً درها و پنجره های کهنه و فرسوده می باشد و صحن و آب هم ندارد ، مارا باطاقی در یکی از این خانه هاراهنمایی کردند و گفتند بهتر از این پیدانمی شود ، ساعتی است راحت کردیم کاهی در گرمی شدید هوا از طرف دریانسیمی می ورید اینجا باید پول مطوف و کرایه ماشین داده شود تا در فتر واردین وارد شویم و روز حرکت بطرف مکه معین شود ، ولی آنقدر از دحام و جمعیت اطراف اطاق نماینده مطوف را گرفته که دسترسی با مشکل است . مفرش بزرگ که فرش و رختخواب دو آن است چه شده ؟ پس از مدتی می جوئی معلوم شد مفرش را کنار کوچه در میان خاکها اندخته اند ، گرمی هوا و مناسب نبودن جا هم را ناراحت کرده ، آن عده از ایرانیها که یکسره باطیاره وارد جده شده اند و مزاج متدرجاً خود را تطبیق ننموده فشارشان بیشتر است ما هون بتدریج آمدیم شاید راحتتر باشیم . مقابل اطاق نماینده مطوف اجتماع زیادیست ، مثل کیشه بلیط فروشی و دکان نانوائی بولها روی دست است باز بانهای مختلف التماس می نمایند ، کسانی که بین سفر نرفته اند اینگونه مشکلات را تصور نمی نمایند ، این

اجتماع برای چیست ؟ برای آنستکه روز خر کت و وسیله معین شود ، چون کسی در تپه هاشین و خر کت آزاد نیست ؛ هر نفر باید ۹۱ ریال سعودی (هر ریال تقریباً ۲۵ ریال ایران بود) بعنوان مطوف و کرایه کامیون تا مکه بدهند تا حق مطالبه وسیله خر کت داشته باشند؛ این سنگرهم با همت رفقا فتح شد، باج مارا تحویل گرفتند، فعلاً باید پی در پی برویم، مطالبه کنیم تاماً رخ کت دهند.

نزدیک غروب است برای شستشو و انصراف از کدورت ها بطرف دریا رفیم، از میان کوچه های متعدد بلم های ما هیگیری و چادرها عبور کردیم، آفتاب چند مرتبه بالای افق دریا است شماع آن با الوان مختلف از خلال مه و سطح دریا منعکس است، از آفاق دوراً دوره ها و دریا پی در پی طیاره و کشتی نمایان می شود، اینها حاملین حجاجند که از هر فرج عمیقی رهسپارند، رو بطرف شرق جده با دوربین: دردامن دور بیابان سلسه کوههای نمایان است، این ها رشته کوههای اطراف شهر مکه است. ماشین های سواری و اتوبوس و کامیون از جده تا چشم می بینند رخ کت است، نظر حسرت ما آنها را بدرقه می سکند، بار الها: کی ما هم در رشته لبیک گویان خواهیم در آمد؟ بسوی غرب و بطرف دریا می نگریم طیاره و کشتی استکه پی در پی می رسد، به طرف شرق بر میگردیم ماشین هاستکه از جده بیرون می آید، و آنگه لبیکشان از عمق بیابان بگوش می رسد؛ سبحان الله! روزی در ساحل این دریا عده مردوزن جوان و سالخورده ایستاده و چشم شان را با آفاق دریا دوخته منتظر بودند؛ کشتی بادی بر سد و آنها را اذابن سرزمین برباید، چون شهر مکه و این سرزمین آنها نمی پذیرفت، مردم این سرزمین آنها را مانند مجرمین نابخشودنی بجز و شکنجه گرفته بودند! درهای رحم و عاطفه را چون درهای زندان، و آب و نان بروشان بسته، و دستهای ظلم و زبان دشناهرا بر آنان گشوده بودند، گناهشان این بود، که کلامه توحید بزبان می آوردند، و دعوت محمد امین (ص) را لبیک می گفتند اینها زنان و مردانی بودند که خانه وزن و فرزند را پشت سر گذارند، علاوه هارا بر یارند از شهر وطن خود نیم شبها بیرون آمدند تا خود را به محل امنی بر سانند، و هبر شان با آنها گفت: آن طرف دریا سرزمین آزادیست، پادشاه مسیحی آن مرد با ایمان و آزادمنش و مهمان نوازیست، گفتند از همه چیز

دست می کشیم، بیابانهای سوزان را می پیماییم، از بالای امواج مر گبار دریا می گذریم ، تا در محيط آزاد جبشه ، نفسی بکشیم و باتنفس بکلمه لا اله الا الله، تجدید حیات نماییم ، این عده مردوzen بندهای ایمان بودند که طوفان عصیت مکه و بادهای مختلف آن آنها را پراکنده نمود ، و در هر زمین مستعدی چند دانه افکنند ، روح ایمان آنها را بروراند و رشد داد و پیغم رساند، امروز چندین ملیون شدند ، که نمایند گان آنها از زمین و آسمان و دریا به مین سر زمین لبیک گویان بر می کردند، سرپرست این جمیعت جعفر بن ابی طالب بود که در بارنجاشی مقابل بادشاه و سران مسیحیت و نمایند گان قریش ایستاد ، و آیات سوره مریم را تلاوت نمود، نیجاشی های های میکرست، وزراء و کشیش ها مدهوش شما ع این کلمات بودند !! نمایند گان قریش خود را شکست خورده می دیدند ، - چون نیجاشی آرام گرفت بطرف جعفر روی آورد و گفت: شما میهمانان عزیز نمایند تا بخواهید در سر زمین من بمانید ، و بسوی نمایند گان قریش متوجه شد، گفت: من پیروان کسیکه ناموس اکبر بر او نازل می شود چنانکه بر موسی و عیسی نازل می شد بدست شما نمیدهم . سر کرم ارتباط و اتصال گذشته و حال تاریخ این سر زمین که متوجه شدم نیم قرص خور شید بدریافرور فته، وهلال ماه بالای سر او کمان کرفته؛ سر سایه های دراز و تیز خارها و سنک ها در اعماق ظلمت بیابان فرو رفته ! باید منزل بر گشت - از پله های تاریک منزل بالارفته وارد اطاق شدیم هر کدام از رفقا اثنا را از فرش و بتو و پریموس و قابلمه کته برداشتم نفس زنان از میان راهروهای باریک باقی پله هارا پیمودیم تا بیام منزل و مسیدیم ، هنوز نفس می زدیم که از گوشه بام یک شبح سیاهی جنبید و فریادی زد :

زنیست بالفت شکسته عربی و عصبا نیت میگوید اینجا جانیست ، از آن پشت بام یکمرتبه پائین تر آمدیم ، پشت بامی است پراز خاک فرشها را پهن کردیم غذائی خوردیم و خوابیدیم ، صبیع بر خاسته هیچ نمیدانیم تکلیف چیست چون اختیاری از خود نداریم ، یکی از رفقا سخت از ما عصبا نیست که چرا اقدامی نمیکنید ؟ هزارها نفر مثل ما سر گردانند چه میتوان کرد ؟ بفرض آنکه بوسیله توسل باین و آن و توصیه ، برای ما امتیازی در نظر گرفتند ، این سفر برای الفاء امتیازات است !

با فشار و فقا مجبور شدیم بطرف سفارت ایران راه افتادیم معلوم شد از آنها هم کاری ساخته نیست ، هواگرم است منزلها مناسب نیست ، آب کم است در بازحمت تهیه می شود ، معلوم نیست چندروز با این وضع باید بسر بریم ، رفقا که متاثر و عصبانی اند چه کنند ؟ اینجا زن و بچه نیست که بسر آنها داد و فریاد کنند تا هیجان خود را تسکین دهند ، ناچار باید چیزی را به آنها کنند تا در یچه بخوار باز شود و از فشار درون بکاهد !! از طرف دیگر زمات احرام نزدیک است ، باید ترمزرا قوی نمود والاسعی باطل و نتیجه غیر حاصل خواهد بود ، لا رفت و لافسوق ولا جدال فی الحج : تنها محل آسایش و سرگرمی مسجد است ، اینجا ارزش مسجد بسیار محسوس است ، مقابله وضع خانه ها ، مساجد نظیف است حصیرهای پاک در آنها گسترده شده ، محل رفت و آمد اشخاص گوناگون است ، تنها محلیست که در آن بخشش مطالبه نمی کنند ، خصوص وقت نماز که پنکه ها بکار می افتد در این موقع شخص که وارد مسجد می شود چنان است که از حمام گرم بیرون آید ، ولی از نظر اقتصاد همینگه نماز تمام شد نزدیک رفقم سلامی کردم جواب متکبرانه گفت ، خواند ، چون نماز تمام شد نزدیک رفقم سلامی کردم جواب متکبرانه گفت ، برای آنکه بسخشن آورم و از خشونتش بکاهم ، گفتم الحمد لله همه برادریم ومن هم باشما نماز گذاردم و از دیدن شما خورستدم ، با خشونت عربی و تھسب مذهبی که از چهره گرفته و چشم ان برآش نمایان بود جواب خشکی گفت ، گفتم مبتلا بدر دسر شده ام و سرمن طاقت آفتاب ندارد ، آیا نزد شما جائز است که در حال احرام سررا پیوشانم و آیا فدیه باید بدهم ؟ بالحن تنی که میخواست بفهماند چرا از قرآن بی اطلاعید ، این آیه را خواند : فمن کان منکم مريضاً او به اذی من رأسه ففديه ۰۰۰ گفتم شيخنا اين آيه راجع به تراشیدن سر در مرور احصار است ! آنگاه اول آیه را خواندم : و اتموا الحج والعمرة لله ۰۰۰ ساکت شد ، در ضمن باو فهماندم که ادعای شما اطلاع از قرآن است ولی فقط آیات را سطحی حفظ می نمایید و همین را موجب امتیاز خود از دیگر مسلمانان میدانید ، برای آنکه باو بیشتر بفهمانم که غرور بیجایی دارد ، گفتم شما خود را از جهت تمسل بدین و عمل به آن از تمام مسلمانان ممتاز میدانید و دیگران را اهل بدعت می پنداشید با آنکه

بیشتر اعمال شما خصوص نسبت بحجاج بهیچوجه بادین مطابق نیست! برآ شفت و گفت برای چه؟ گفتم کتب فقهی و فتاوی علمای مارا بنگرید: بااتفاق می گویند از الله نجاست از هر مسجدی بر هر مکلفی واجب است و نجس نمودن مسجد حرام است، یکفرد مسلمان از صدھا فرسخ راه باعشق و علاقة برای انجام حج می آید، پولها خرج می نماید زجر ها می کشد، از علمای خود تقلید نمینماید، این باور شدنی است که بیاید عمدآ بیت الله را نجس نماید! آنوقت شما که خودرا نمونه کامل دین میدانید بکشتن او فتوای میدهید، در ماه حرام و در کنار خانه خدا که یک مورچه را نمیتوان کشت گردن اورا میز نماید! (داستان سید ابوطالب یزدی در سال ۲۴) من باشد و تأثربا و سخن میگفتم واو وعده عرب و ایرانی گوش میدادند، چون سخن باینجا رسید گفت اصلا عجمها احترام مسجدرا مراعات نمی کنند صدا را باشد بلند کرد: بنگر: چطور باکش وارد مسجد می شوند، بادست بسمت دربها که حجاج وارد می شوند اشاره میکرد، قسمتی از مسجد که محل وضوه وادرار است، واردین ایرانی و ترک در آن قسمت کفشهارا میپوشیدند چون نزدیک فرشها و محل نماز میرسیدند بیرون می آوردند، باشد غصب، شیخ از جابرخواست و با پنجه قوی خود دست من را گرفت کشان کشان با پای برهنه بطرف محل وضو و تطهیر برد تاشان بدهد؛ چون آنجا رسیدیم دست مرارها کرد و مثل شیر بحجاجی که کفش پاداشتند حمله کرد یک فریاد بسر این میزند، یک مشت بر سینه آن، کفش آن یکی رامیگرفت و بیرون پرت میکرد!! بیچاره حاجیها همه متوجه نمیدانند چه بگویند قدریکه آرام شد باز دست هرا گرفت با پاهای برهنه که بطرف مسترار رفته بودیم بمسجد برگرداند، حالا میخواهم با بقیه انم ما بول و ترشح را نجس میدانیم و اینها به احترام مسجد در آن قسمت کفش می پوشند ابدآ گوش بدھکار نیست، از این جمود و غرور و بی توجهی متاثر شدم و از مسجد بیرون آمدم.

سری هم برای فرستادن کاغذ پستخانه بزنیم: آنجاهم در هم و بر هم است برای کسانیکه زبان نمیدانند همه چیز سخت است، با آنکه وضع پست و مقدار تمبر در هر کشور ثابت و منظم است اینجا حاجی باید حواسش جمع باشد، از بعضاً یکریال بول میگیرند و نیم ریال تمبر میدهند یاخود کاغذ

را گرفته تمیز می‌چسبانند و بصندوقد می‌اندازند !!

امروز یافردا و سیله حر کت به که فراهم خواهد شد ، تکلیف احرام چیست ؟ حجاج ایرانیکه یکسره به جده آمده‌اند و بعنوان نذر محرم نشده‌اند بی دوپی در بازه تکلیف احرام سوال می‌نمایند ، جواب این سوال هم مشکل است اگر بگوییم از جده محرم شوید فتاوی معمولی درحال اختیار تصریح به جواز ندارد ، اگر صریحاً بگوییم بروید از نزدیکترین میقاتگاه های معین احرام بندید ، در این هوای گرم و فراهم نبودن و سیله این فتوای احتیاط ممکن است موجب تلف نفس یا ترسیدن باعمال حج شود و خلاف احتیاط باشد ، نزدیکترین میقاتگاه مسلم بجهة است ، ججهه میقات دوم یا اضطراری برای کسانی است که از مدینه می‌آیند ، میقات اول اختیاری برای آنان مسجد شجره یا ذوالحلیله است ، اگر بعذری از آنجا احرام نبستند باید در ججهه بندند ، و برای کسانیکه از شام ومصر و مغرب می‌آیند ججهه میقات اختیاریست ، ججهه در وسط راه بین مکه و مدینه و نزدیک ساحل و جنوب شرقی وابغ واقع است ، در اوائل اسلام محل آبادی بوده ولی حال جزیک چهار دیوار و چاه آب متروکی در آنجا آبادی نیست.

برای آنکه تاحدی این مشکل حج که با مسافت باطیاره پیش آمده روشن شود ، بطور اجمال بوضع میقاتگاهها و آراء علماء اشاره می‌نمایم ، میقاتگاه محل‌هایستکه که درست و دستورات برای احرام معین شده ، یعنی شخص حاج نمیتواند پیش از آن محرم شود و نه میتواند درحال اختیار بدون احرام از آن بگذرد ، احرام فقط باید از آن موضع باشد ، در حدیث میسر است گوید : حضور حضرت صادق سلام الله عليه رسیدم چهره‌ام متغیر بود ، فرمود از کجا محرم شدی ؟ گفتم از فلان مکان فرمود : چه بسا طالب خیر یکه قدمش می‌لغزد ! بعد فرمود : آیا خوشت می‌آید که نماز ظهر را در سفر چهار رکعت بخوانی ؟ گفتم ، نه ، گفت : بخدا سو گند آن همین است » فقط مورد نظر از منع احرام پیش از میقات استثناء شده است ، و چون این حکم خلاف قاعده است باید بهمان مورد خاص اکتفاء نمود ، زیرا که احرام جز برای عمل حج و در مکان معینی معلوم نیست و جهان داشته باشد و مورد تعلق ندارد ، مضمون صحیح حلبي ، و خبر علی بن ابی حمزه و خبر ابی بصیر ، در این باره یکیست و آن چنین است : شخصی برای شکر نعمتی یا دفع بلائی نذر کرده است از

کوفه یا خراسان محروم شود؟ فرمودند از همانجا محروم شود، آیا مورد دستوال با کسی که برای محروم شدن پیش از میقات نذر مینماید فرق ندارد؟ به حال هر کس باید بحسب اجتهاد یافتوای مجتهد خود رفتار نماید.

تكلیف حاجیانیکه بنذر محروم نشده اندواز میقات عبور نمایند چیست؟ بر آنها واجب نیست که بمیقات بر گردند، پس تکلیف آنها ابن است که از میحاذات میقات محروم شوند، میحاذات یعنی چه و چگونه احراز شود؟ احراز میحاذات با علم یقینی است و اگر نشد ظن کافی است: مشکل، معنای میحاذات است، که آیا عرفی است یا حقیقی؟ میحاذات عرفی آنست که در هنگام عبور عرفان بگویند مقابله یکی از میقاتها رسیده، و چون احراز میحاذات حقیقی دشوار است آنرا عموماً شرط نمی‌دانند، و مفهوم آن برای اهل علم هم مشخص نیست، احکام دین اگر روی این دقت‌ها قرار گیرد عمل بسیار مشکل می‌شود، مرحوم آقا سید محمد کاظم در عروة الونقی برای میحاذات حقیقی در حاشیه میگویند: مقصود سید این است که اگر دائرة رسم نمائیم که مر کز دائرة مکه باشد و محيط دائره از میقات عبور نماید، تمام نقاط محیط دائرة میقات است، بعد میگویند ظاهر آنستکه میحاذات عرفی کافی است. اینکه بنگریم میحاذات برای مسافرین دریا چگونه است؟ چه بنابر میحاذات حقیقی وجه عرفی جز در قسمت های پیش آمده بعتر احمر در سواحل نزدیک مکه نقاط دیگر دریا میحاذات ندارد، مثلاً اگر دائرة رسم نمائیم که مر کز آن مکه باشد و شهاع آن از جهت عبور نماید چون دریا از شمال غرب بجنوب شرق پیش آمده، در مقابل ججه و رابع، قسمتی از دریا که شامل اطراف جده هم میباشد داخل میقات میشود، و کشتی هایی که از شمال بطرف جنوب در حدود ساحلی حیجاء سیر می نمایند مقابله جهت وارد میقات می شوند، و کشتی هایی که از طرف مغرب و بلاد افریقا پیش می آیند در نقطه دائرة فرسی در مسافتی بجهده مانده بمیقات میرسند و کشتی هایی که در وسط دریا از شمال می آیند در حدود جده که بسمت شرق بر میگردند بمیقات میرسند بنا بر این نسبت بمسافرین دریا از طرف یمن و جنوب هم دریای حدود جده با خط فرضی از لیلم، میقات است، و اگر میحاذات را عرفی بدانیم مسامحه در آن زیاد است و عمل و سیره در مسافرت دریا و خشکی هم بر این مسامحه

بوده پس جده محاددات عرفی دارد ، با این حساب سر فتوای ابن ادریس که از پایه گذارهای فقه است معلوم می شود ، این فقیه ، جده را مطلقاً برای مسافرین دریائی میقات میداند ، صاحب جواهر رأی ابن ادریس را توجیه می نماید ، میگوید مقصودش میقات محادداتی است ، و در ضمن میقات بودن جده را تأیید می نماید ، دیگران هم غیر از بعضی از متاخرین نفی نموده اند و اگر در مقابل رابغ کشته ها متوقف می شده ، و حجاج مجرم می شدن در سمی بوده که منافات با بودن میقات دیگر ندارد و در دیگر مواضع هم کشته برای احرام متوقف میشده است و ساقین هم در این موارد دستور دقت و احتیاط نمی داده اند ، امروز که طیاره یکسره بجده می رود و از اختیار همه کس خارج است تکلیف آسانتر است ، چون جده اول نقطه امکان می باشد باینجهت بیشتر مسافرین هوایی در جده مجرم می شوند با آنکه شرط احرام را همه در میقات و محاددی آن میدانند ؟ اگر محاددات با اقرب مواقیت را در مورد ضرورت کافی بدانیم بین جده و مکانه با چندین میقات محاددات خط دائره دارد ، فقط میقات مسجد شجره و جحفه و یلملم است که از این دو امر شماع جده بیرون است ، بنا بر این باتوجه به نیت و تکرار تلبیه در موارد احتمالی احتیاط هم رعایت می شود : با همه این حسابها میل دارم اگر بتوانم خود را بمیقات معین و تصریح شده برسانم ، ولی این احتیاط از جهت وضع مزاجی و تنگی وقت و بودن وسیله منظم و تعییت عده افحجاج خلاف احتیاط است ! اگر فردی از با درآمد یا در بیابان سوزان و بی آب حادثه عمومی پیش آمد یا بحج فرسیدیم مورد مستولیت خدا و سرزنش خلق خواهیم بود ، چه بالاتر از هر وظیفه حفظ جان و حیثیت مسلمانان است و شریعت ما شریعت سهل است و اولیاء دین فرموده اند در مورد دو وظیفه اسهول را انجام بدهید : اینگونه احتیاطها گاهی خلاف احتیاطها در بردارد هم دین را از مرحله عمل بیرون می برد ، هم موجب زحماتی می شود ، علمائی که در این گونه موارد مثل ذرث میقات منصوص باحتیاط فتوامیدهند البته با رعایت سایر جهات است ولی مقلدین توجه بجهات ندارند ، و اگر خود باوضع عادی بحج مشرف شوند توجه خواهند فرمود که باید جهات احتیاط را برای مقلد عوام بیان نمایند ، ما خیر صلی اللہ علیه وآلہ و بنی اسرائیل اخترار ایسره ما — وقال خذوا من الاعمال بما تطیقون — قال يسراً ولا تنسراً

پس از سه روز معلمی در چهارم ذیحجه (بحساب تقویم ایران) بما وعده حرکت دادند، کنار دریا تا شهر یک کیلومتر است و بحسب اختیاط از آنجا که اولین سرحد میقاتی برای مامی باشد باید محرم شویم، بعد از ظهر بطرف دریا رفته در آب صاف دریا غسل کردیم کنار دریا رو بقیه استادیم کوههای مکه بچشم می‌آید پس از نماز جماعت میان آفتاب سوزان همه منقبیم حالت بیسابقه است! مثل موجود یکه پوست نیم مرده و چرکین بدنرا می‌اندازد، سبک و آزادمی شود، لباسهای خود را از بدن بیرون آورده لباسهای پاک سفید و غیر دوخته احرام را در بر کردیم، از آغاز نیت غسل و غسل، و نماز و بیرون آوردن لباس و پوشیدن احرام در هر عملی در خود حالت مخصوص و تغییر محسوسی می‌نگریم، اینک نیت احرام است: پروردگارا محرم می‌شوم برای عمره تمنع برای اطاعت فرمان، و تقرب بتقویت: احرام یعنی وارد حریم شدن یا بر خود حرام نمودن، اینجا سرحد حریم خداست و ما با نیت یعنی انقلاب فکر از بُعد بسوی خدا و تصمیم بر اجراء امر و ضبط جنبش‌های خود پرسنی و خود آرائی، وارد حریم خدا می‌شویم، آنوقت که نظر و عمل و سخن از مشهوات و تعدی بغير بر گشت، چلب نفع ودفع ضرر شخصی که میدان فعالیت قوای حیوانی است از کار افتاد و ذات و محیط وجودان انسانی از جنجال و غوغای و اجابت این شهوت آرام شد، کم کم از سرضمیر و از محیط عالم صدای حق و اولیاء حق را میشنود، با این نیت و توجه، بانک لبیک از زبان گذشت

قلب و ضمیر است بر می‌خیزد:

لَيْكَ، إِلَّاهُمَّ لَيْكَ، لَيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْكَ...

زاری از ما نی تو زاری می‌کنی
ماچه کوهیم و صدا در ماز توست
تا که ما باشیم و تو اندر میان
تو وجود مطلقی فانی نما
حمله مان از باد باشد دمدم
آنکه نا پیداست هر گز کم مباد
گویا موج دریا و نسیم هوا و همه فرمانبران طبیعت با مامام آهنگند:

ما چه چنگیم تو زخم میز نی
ما چه ناییم و نوا در ماز توست
ما که باشیم ای تو ماراجان جان
ما عدمهایم و هستی ها نما
ما همه شیران ولی شیر علام
حمله مان از باد و ناپید است باد

هم سروپای بر هنر، شعاع آفتاب بر لباسهای احرام می تابد در کنار دریا
از دور و نزدیک بانک لبیک بلند است زبانها گویا اشکها جاری قلب هامنقلب
است، تلبیه واج پ را (همانقدر که ذکر شد) تکرار می نمایم، اینحال در تمام
عمر مانند حبابی است که اندکی روی امواج زندگی رخ می نماید؛ از این
آنکه نمیتوان صرف نظر نمود: باز میگوئیم لبیک ذالمعارج لبیک لبیک

داعیاً الی دارالسلام لبیک لبیک غفار الذنوب...

...شدت حرارت و نگرانی دوری راه، این محیط را آرام کرد، سوی شهر
روات شدیم، چشم بر اه داریم کی خیر میدهد ماشین حاضر است؟ هر دسته ایکه
سوار می شوند و در حال حرکت بانک تلبیه شان بلند می شود، دلهای مامی تبدیل
نزدیک غروب گفتند: ماشین حاضر شد، قرب ب پنجاه نفر مردوزن باید دریک
کامیون سوار شویم همه چرمیم نمیتوانیم سختی درشت گوتیم و باهم ستیزه
نماییم، اثاث را چیدیم و مامتل نشانیکه بهلوی هم بکار ند در حالیکه پاها
از زیر درمیان اثاث بهم چسبیده، بالای کامیون سوار شدیم، یکد گرام عکم
چسبیده مبادا پرت شویم، هوای شب بیابان بازه جاز ملایم است و نسیمی
می وزد، ماشین ها پشت سر هم و آهسته در حر کتفند، ماه درافق بلند آسمان
نمایان است کویا بادوسرا نگشت تیز و درخشان خود سمت حر کرت را می نمایاند،
نور اطمینان بخش، ماه بر داشت و بیابان تابیده و بانور شدید و مضطرب چراغ
های ماشین ها آمبیته شده، در دنیای ظلمت و وحشت و دود گناه و شهوت،
ونهر های جنک و اختلافات سیاره زمین، فرغ مذہبیکرهای سفید کاروانهای
توحید و صلح و امنیت ولبیک گویان حق جورا بچشم آسمانیان می آراید؛ تا
بانظر قهر و خشم بسا کنین زمین تنگرند، و جواب فرشتگان که در آغاز
خلقت گفتند: اتعجل فیه اهل یفسد فیه او یفسد الدهماء و نحن نسبع بحمدک
و نقدس لک . اینک داده شود؛ فرشتگان که وجود بسیط شان جـ ز برای
تسوییح و حمد آفریده نشده، چه افتخاری بر آدمیان دارند؟ این موجـ و د
مخالف القوا و مرکب است که میتواند سیاهیان قوای مسلح خود را مقهور
ایمان گرداند، و بجانور کوچکی چون شیش و کیک از چشم حق بنگرد
که موجود خداست و حق حیات دارد گرچه ضعیف و مزاحم است؛ اگر در
زندگی عادی مرغ هوا و حیوان صیحرا و ماهیان دریارا فربانی خود می نماید
از جنبه حیوانی و دنباله آن عالم است، و همین موجب اشتباه شده و فلسفه تنازع

در بقاء را تابسرحد انسان کشانده است ، و فیلسوف مآبانی سواستجهان را روی اصل تنافع قرار داده و بخود خواهانی اجازه داده اند تا هرچه بتوانند قوی و مسلح گردند وضعیف را خورد و نابود نمایند ؟!

اینها که نشیب و فراز بیابان را پراز غوغای کرده اند جواب عملی باین فلسفه منحوس میدهند ، اینها از نوع همین انسانند که همه اختلافات و امتیازات را دور ریخته و شخصیت حقیقی خود را از میان قوای مختلف ، بارز ساخته ، همه یک حقیقت را می جویند و همه یکسخن می گویند نور ایمان زوایای تاریک دلها را روشن نموده واژ زبانها و اعمال شان ساطع شده و محیط تاریک بدینی و بداندیشی و وحشت را به محیط امنیت و خوشبینی و حسن نیت تبدیل کرده اند : بازیک لبیک از دل بیابان ، از دور و نزدیک و فراز و نشیب بگوش میرسد ، اگر وسیله ضبط و انعکاسی بود ، از فضا و کوه و دشت این بیابان صدای هزارها مردم در قرون متواتی شنیده می شود و فضای جهان را پرمی نمود !!

صاحبان این صدای بدنیای وحشت و نا امنی پشت کرده و رو به محیط سلم و امنیت می روند ، همه در خود احساس می نمایند که پروردگار جهان آنها استعداد و قدرت غیر متناهی داده و اگر از لباس عادات و بند شهوات خود را بر هاند رو بدارج کمال غیر متناهی که همان سمت خداست می روند ؛ لبیک لبیک الى دار السلام ، لبیک لبیک ذال معراج ... چند نفر از رفقا این سرود را با انقلاب مخصوصی می خوانند و دیگران جواب می گویند ، هرچه نزدیکتر می شویم با نکھا عمیق و انقلاب روح بیشتر می گردد : پیش می رویم : از خود بی خودیم ! اتو مبیل در میان پیچ و خم مارا باین طرف و آن طرف می گرداند گاهی رویهم می غلطانند ، سرهای برهنه بهم می خورد ، کیست جرات اعتراض و بداخل اتفاق داشته باشد ، قمه چائی را میان استکان ریختم که گلو تر کنم تکان ماشین چائی داغ را روی دست رفیق ریخت او دستش سوخت و من چگرم !! سوت ممتد ماشین هایی از دور بگوش رسید و بسرعت نزدیک می شد تمام ماشین هایی در کنار جاده حریم گرفتند ، عده جیپ و مو تور سیکلت عبور کردنند ، گفته شد : اینها برای تشریفات و رود آیة الله کاشانی می روند خور سند شدیم .

نزدیک مکه محلی است بنام حدود میقات احتمالیست ، پیاده شدیم نماز خواندیم احتیاطاً تجدید نیت نموده احرام را باز کرده و بستیم ، چرا غایی